

١٢٦

ریاد

نوزده خادم ... بند

اگر به ما [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و همه [illegible]

وحله ٤ ملكه مهر [illegible]

بجهت [illegible] و غبار

نبات مصری صمغ عربی کتیرا از هر یک برابر ساییده نرم شده سوده نموده نمایند ۱

بجهت کشند ناماده

صمغ عربی ۲

زرده تخم یک عدد

بجهت زخم و گوشت زیاد

سبز زنگار با عسل سوده ضماد نمایند

رفع شود



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بعد از حمد حکیم دانا و تحیت زنده رسل و انبیا صلی الله علیه و آله اجمعین نموده
می‌آید که این قصیده ایست در حفظ صحت بنام حضرت پادشاه سکندر و سلیمان جاه
تاج‌بخش عالم‌آرای عدو بند که شکوه طراز گوی سلطنت و فرماندهی نگین
خاتم عظمت و کشور کشائی قوت بازوی مسلمانی فروغ دیدهٔ جهانبانی خورشید روشن
رای جمشید ممالک آرای مثنوی آنکه او دارد سریر افروزی شاه جم قدر
بابر غازی کف او غیرت سحاب آمده رای او رشک آفتاب آمده تا بود رای او
فتح ملک شده قدر او است اوج فلک شده فلک آمده بنات او فاخر و خرد از
مدح او بود قاصر تا جهان است شهر یزد مثال دارد روشن باد سرمدی جلال

قصیده در حفظ صحت تن

آنکه خواهی شود رستی از در حکمت در آ تا بعلتهای گوناگون نگردی مبتلا

تدبیر ماکول شیر را بسیار خوردن ای که عادت کرده‌ای ترک عادت کن که خواهد شد برایت (ترا) پیدا

گرد انگور انکه خواهد خورد با لحم قدید زند کانش او بمرگ فجاه خواهد شد بها

ای ز ترشی خوردن بسیار عضوت سست گشت جای آن دارد اگر برنمیخیزد عصا

گر عدس بیحد کنی عنبت باندک مدتی زرد و زار و لاغرت سازد بعکس لوبیا

یا تو خواهد بود تاریکی و شبکوری چشم گر فراوان میل خواهی کرد سیر و گندنا

تدبیر شرب

ای برودت بر تو مستولی عسل میخور مدام کاز برایت گفته حق در وصف او فیه شفا

آب با برنج از حد افزون ای که شربت میکنی آخر از ضعف جگر افتی بصد رنج و عنا

بعد ورزش هم و حمامی از حد افزون یخ زند چند خواهی داد خوردن یخ شود شرم و حیا

تدبیر حرکت بدنی

چون ریاضت معتدل باشد پدید آید از آن خفتن و ادراک تن قابل شود بهر غذا

تدبیر سکون بدنی

ای بغفلت میکشی در خفتن و سکون بیحد هنوز از برای آنکه در تن جمع گردد فضله‌ها

تدبیر حرکت نفسانی

فکر چون از اندازه بیرون بود نبود عجب گر فرو گیرد ترا ناگاه مالیخولیا

تدبیر سکون نفسانی

جمع میگردد بلا آنرا که نه فکری کند گاه گاهی فکر میکن تا نیفتی در بلا

تدبیر نوم

چون بخواب روز گردد ذهن جانت تیره رنگ دیدن آن آینه را مشکل توان دادن جلا

هر که را عادت چنان باشد که در هنگام خواب / روی او تا وقت بیداری بود سوی سما
زان سعال و نزله در تشویش باشد روز و شب / بس که اعضای او با درد باشد دایما

تدبیر یقظه

هر که بیداری بسیار خواهد شبان / در دماغ خود رطوبات غریزی را فنا

تدبیر احتباس

شوربا خور چون طبیعت محکمی گیرد کمی / اسفناج و شلغم بسیار کن در مزوربا

تدبیر استفراغ

در طبیعت از حد افزون هم گردد بیش کن / از قوابض مثل تفاحیه و افلونیا
مرد چون خواهد بهای صحبتش با همسران / کز تقویت رستم دستان بود در اقتدارها
روی گردان شو از آن تنها که باشند زشت روی / در بدیت افعی زنخ باشان البرجری القفا
تقویت کن گرده را اول به معجونی که هست / جمله را خوراکش کرفس و فلفل و جوزبوا
بارها زرد قرقره هلیون مغز نارجیل / زنجبیل و بهمن ابیض تودری و مصطکی
از برای قوت دل میتوان ضم ساختن / لعل و مروارید و مرجان و عقیق و کهربا
لاجورد و ابریشم عود و عنبر و از قرنفل / سنبل و سعد و [illegible] زرنبادها
گاهگاه از بهر دفع سرعت انزال هم / میتوانی میل کردن اندکی برشعثا

تدبیر دم

پیش اهل دانش و بینش بد است خویشتن / خون بخود ریزی اگر خون کم کنی بی امتلا

تدبیر فصول

رخشیار سهل در صیف بد باشد بسی / زانکه سستی باشد تبه کم کردن خون در شتا

دوران:

در خزان کن حب ایارج هر هفته تا سیر دو خشک
در بهار از گرم و تر بگذر مگو چون و چرا

تدبیر هوا

چون هوا ناساز شود در خانه باید سوختن
مصطکی و عود و عنبر بهر اصلاح هوا

گر بود ممکن همه اوقات زیر گنبد حبس
رفتن بالا بخلوت نیست خوش در علای حرا

مسایل مختلف

چون بود کوه از شمال شهر دریا از جنوب
هر که خواهد جان خود زان شهر باید شد جدا

گر زنان آبستن از علت به سستی و قوت شدند
در زمان فصد زد از رگ دو پا هر حیض را

چون کنی آلوده خواهان کشف اعضای طفل
موی را از هر کجا خواهی بر تنش شود نما

ور نخواهی موی بر عضوی بعد کندنش
باید از افیون آب گشنیز از آن شستن طلا

هر کرا در ضعف آن تا معده و معا ضعیف
غایت حمیت او از خوردن سقمونیا

گر بمالد بر قضیب خویشتن پیه سوسمار
سر بر آرد گاه صحبت بر مثال اژدها

از مرض‌ها در امان هر کس که خواهد چشم خود
چشم خود را گاه گاهی باید کشیدن توتیا

از درون چشم او بیرون نیاید آب‌ها
هر که نزدیک طبیعت خویش باشد در جفا

یوسفی با فکر معنی جلوه‌گر آمد زفکر
تا ملک بوسیدش پا را از ره چشم رضا

حامی شرع نبی آن پادشه با برکه هرات
آفتاب و ماه را از رای او نور و ضیا